

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجَمِّعِ الْمُشْتَغَلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

سپس عرض کردیم که مرحوم شیخ (قدس الله سره) در مسئله نصف الدار فرمودند که می شود عنوان نصف بر نصف مشاع هم باشد. ایشان فرمودند: «و لعله لما ذكرنا ذكر جماعة». عرض کردیم مرحوم شیخ (قدس الله نفسه) اصولاً در نقل اقوال، آن نکات فنی را مراعات نمی کنند. یعنی نکات فنی در نظر آن ها مثل علامه یا محقق یا شهید اول و شهید ثانی، همین مقدار کافی بوده است. ما عرض کردیم در نقل اقوال، ابتدائاً شروع می کنیم از این که روایتی باشد، بعد مبنای قمی ها را حساب می کنیم، بعد می آییم مبنای بغدادی ها را که مثلاً چه بوده است، بعد مثل مرحوم شیخ طوسی (قدس الله نفسه) که روی شیخ طوسی بیشتر کار می کنیم و اختیار شیخ طوسی؛ و بعد حتی اگر مثلاً ابن ادریس حرف تازه ای داشته باشد چون گاهی اوقات حرف هایش خیلی تازه نیست و بعد مسئله... یعنی آن تسلسل تاریخی که روشن بکند مسئله چطور مطرح شده و چه نتیجه ای گرفتند، متأسفانه مرحوم شیخ (قدس الله نفسه) این کار را نمی کنند. همین که فاضلین و شهیدین می گویند، ایشان کافی می داند. و عرض کردم این مسئله بالخصوص در باب طلاق و در باب مهر، این روایت دارد که متأسفانه ایشان هم متعرض نشده است.

بعد ایشان می فرمایند: «و إن كان يمكن توجيه هذا الحكم منهم»؛ بعد از باب به اصطلاح «تقاص» حساب کردند. یعنی ممکن است نصف ما فی الید با نصف آن پولی که الان پیش زن است با نصفی که به مرد داده، در حقیقت آن که در دستش هست ربع می شود. ربع هم مال آن که دست زوج داده و بخشیده است. لکن این ربع دیگر که دستش هست، مساوی با آن است؛ اصطلاحاً به جای او، اصطلاحاً به آن «تقاص» می گویند.

«و إن كان يمكن توجيه هذا الحكم منهم بأنه لما كان الربع الباقي للمرأة في الموجود مثلاً للربع التالف من الزوج»؛ چون مثل آن است پس این تقاصاً برمی گردد، اشکال ندارد «مساویا له من جميع الجهات»؛ اگر مساوی شد تقاص است. از این راه آمدند توجیهاتی که عرض کردم. و عرض کردم بعد از مرحوم شیخ هم توجیهات دیگری هم اضافه شده که من دیگر نخواندم و اگر خواستید مراجعه کنید.

«بل لا تغاير بينهما الا بالاعتبار فلا وجه لاعتبار القيمة» تا آخر. «لكن الظاهر أنهم لم يريدوا هذا الوجه»؛ اینکه ایشان می گوید ظاهر این است که این وجه را نخواستند، این وجهی که توجیه کرده که تقاص باشد، حق با مرحوم شیخ است. چون روایت داشتی و به روایت عمل کردند، معلوم می شود. «و إنما عللوا استحقاقه للنصف الباقي ببقاء مقدار حقه، فلا يخلو عن منافاة لهذا المقام». شاید مراد از مقام، این توجیه باشد. «و نظيره في ظهور المنافاة لما هنا، ما ذكره في باب الصلح». در باب صلح عرض کردم ایشان چند تا باب دیگر را هم اضافه کردند.

در باب صلح، هم مصالحه است و هم اقرار. آقا! مشکل این باب، اینطور که شیخ می خواهند از این راه وارد بشوند، کلمه «نصف» و این ها نیست. باب صلح این است: «إذا أقر من بيده المال لأحد المدعين للمال بسبب موجب للشركة»؛ خانه الان دست یک نفری است، به او می گویند آقا این خانه... می گوید من اقرار می کنم که این خانه مال فلانی است. دو نفرند ادعا می کنند خانه مال ماست. ایشان می گوید من می دانم این خانه به ارث به ایشان رسیده است. نصفش مال او می شود. «من بيده المال، صالح المقر له على ذلك النصف، كان النصف مشاعا في نصيبهما». آن نصف در اینجا مشاع است، در نصیب هر دویشان. آن وقت یک مقداری این را بحث کردیم.

یک مقدار ببینید مشکل کارها، گاهی ابواب فقه نکاتش مال خودش است یعنی مشکل مال خودش است. نه مشکل مال کلمه «نصف» است که چرا اینجا نصف مشاع است و چرا اینجا نصف مختص است؛ این نیست. در آنجا اولاً مسئله ارث مطرح است، که یک مطلبی است خودش برای خودش. ثانیاً مسئله اقرار. حالا من چون تا حالا بحث نکردم در باب اقرار؛ اصلاً تحلیل ها... من دیدم یکی از این غربی ها یک کتاب قطوری هم نوشته که بعدش یک تحلیل قانونی کرده برای اقرار. به عربی هم ترجمه شده و برای من فرستادند آن آقایی که این کار را انجام داده در خارج از ایران است؛ به عربی نوشته. علی ای حال در آنجا یک تحلیل... این مطلب که اقرار حقیقتش چیست؟ جزو امارات است؟ جزو اصول است؟

یک شخصیت بزرگی مثل مرحوم نائینی می فرماید: «إني إلى الآن لم أفهم حقيقة الإقرار»! من نفهمیدم اقرار چیست آخرش. دقت کردید مشکل یک مقدارش کجاست؟ مقدارش... مرحوم شیخ توجه نکرده، یک مقدارش به آنجا بر می گردد.

نکته بعدی اش در باب اقرار که حقیقت اقرار چیست، دلیل اعتبارش چیست؟ خب در جواهر آمده که «إقرار العقلاء» این نبوی مشهور است. «بل لا يبعد دعوى تواتره»؛ که این متواتر است. که «إقرار العقلاء على انفسهم جائز». عرض کردم مرحوم آقای بروجردی که چاپ کردند، باب اقرار را چاپ کردند در قواعد، فرمودند «بل لا يبعد دعوى تواتره بين المسلمين»؛ اصلاً نمیخواهد بگوید بین شیعه. یک روزی ما خدمت ایشان بودیم چون شوهر خاله من بودند همین کتاب ایشان را خواندیم و بنامش که این را بیاوریم. گفتم اصلاً این حدیث نیست! حدیث واحد هم نیست، خبر واحد هم نیست آقا! خود ایشان هم تعجب کردند؛ چاپ کرده بودند، گذاشته بودند. با خود ایشان بحث کردم. گفتم نه، اصلاً حدیث نیست. در کتاب «سرائر» دارد که «معقد اجماعهم على ان اقرار العقلاء على انفسهم جائز». حالا این کتاب «وسائل» را بیاورید دارد و مرحوم صاحب وسائل «قد اشتهر في كتب الفقه الاستدلال بهذا النبوى». صاحب وسائل باز اقال یک کمی منصف تر صحبت کرده. اصلاً این حدیث نیست کلاً که بخواند متواتر باشد. حدیث واحد هم نیست، خبر واحد هم نیست.

یکی از حضار: «وربما ادعى جماعة من علمائنا في كتب الاستدلال عن النبي صلى الله عليه وآله انهم قالوا اقرار...»

آیت الله مددی: و لذا شد نبوی مشهور. اصطلاحاً متأخرین اسمش را نبوی مشهور گذاشتند. حالا عبارت می‌خواهید عبارت «اقرار العقلاء» را در کتاب سرائر بیاورید، تصریح می‌کند: «معقد اجماعهم علی ان اقرار العقلاء علی انفسهم جائز». دقت کردید؟ چون شیخ چند بار هی می‌گوید «شارع تعبد کرد». این مراد شیخ از تعبد شارع، همین «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» است که این کاملاً پادر هواست. نه، روشن شد؟ من دیگر حالا بخواهم وارد این بحث و خصوصیات بشوم خیلی وقت شما را می‌گیرد. چون هم...

یکی از حضار: دلیل اجماع اصحابنا المنعقدة آن اقرار العقلاء جائز فیما یوجب حکما فی شریعة الاسلام.

آیت الله مددی: ببینید این اجماع بوده اصلاً. اصلاً خبر نیست این.

و بنده سراپا تقصیر عرض کردم خدمتان، ما یک جور روایاتی داریم، نبوی هم به آن می‌گویند؛ این‌ها دو تعبیر دارند کلاً، دو تعبیرند، اشتباه نشود. مثل «المؤمنون عند شروطهم». این تعبیر «المؤمنون عند شروطهم» تعبیر دینی است. و یک عده روایات داریم که تعبیر دینی نیست. مثلاً «الناس مسلطون علی اموالهم». مثلاً «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز». «المیسور لا یسقط بالمعسور». اصلاً این‌ها احتمالاً کلمات علما یا بعضی‌هایش هم به عنوان ضرب المثل باشد. اصلاً این‌ها جزو حدیث نیستند کلاً. «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز»، عرض کردم یک مقداری در قرن دوم، اواخر قرن اول و دوم متأسفانه در کوفه، در مکتب کوفه، یک مقدار از قوانین روم باستان و چیزهایی که به عنوان قانونی بود وارد شیعه شد؛ اشتباهاً. البته علما و بزرگان و به خصوص ائمه (علیهم السلام) جلوی این کار را گرفتند. اما چون مبنای عملی بر این بود، بعدها این‌ها رواج پیدا کرد و لذا این روایتی که می‌بینید «اقرار العقلاء»، اصلاً تعبیر مؤمن ندارد؛ «اقرار العقلاء». «الناس مسلطون علی اموالهم». تعبیر مؤمن ندارد. این‌هایی که تعبیر مؤمن ندارد بعید نیست که قوانین دیگری باشد، وارد فقه اسلامی شده. لکن چه بوده؟ سیره عقلاء بوده، قابل قبول بوده. لکن چون وارد شده و بعداً نسبت به پیغمبر دادند، مشکل تولید کرده.

اینکه مرحوم نائینی می‌گوید من نمی‌فهمم حقیقت اقرار چیست، چه کار بکند با اقرار؟ مثل نائینی (قدس الله سره) گیر... این مرحوم شیخ اینجا

خیال کرده گیر سر کلمه «نصف» است. گیر سر کلمه «اقرار» است، نه سر کلمه نصف است.

یکی باب صلح است، چون من توضیحات کافی عرض کردم، ما در شریعت مقدسه عقودی که داریم شکلی هستند. مثلاً «یعتبر فی البیع کذا»... يعتبر می‌گوییم دیگر. «اجارة کذا». این‌ها را امروز در قوانین غربی عقود شکلی می‌گویند. یک عده در قوانین غربی الان آمده به نام «عقود رضایی». عقود رضایی شکل ندارد. دو نفر با همدیگر توافق می‌کنند، این خانه را یک جوری می‌فروشند. یک ربعش اجاره است، نصفش بیع است، نمی‌دانم یک مقدارش هبه است؛ یک جوری. من به تو می‌دهم تا این مدت تویش بنشین، این قدر به من بدهی، بعد اگر این قدر دادی این طور بشود، بعد...

یک چیزی با همدیگر می نویسند. این را اصطلاحاً به آن می گویند عقد رضایی. و چند دفعه هم عرض کردیم آقای هاشمی هم که اصرار داشت که عقد رضایی را قبول نکنیم که «الا ان تكون تجارة عن تراض منكم». این تراض معلوم می شود عقد رضایی را قبول کنیم. عرض کردم آن تجارت تراضی باشد، نه اینکه عقد رضایی باشد. عقد رضایی را عرض کردیم قبول.. دنیای اسلام عقد رضایی را قبول ندارد. خوب دقت کنید.

در همین کتاب سنهوری نوشته امروز دنیای غرب بر اثر ارتباط های جهانی و کثرت عقود، عقد رضایی دارند رو به عقد رضایی می آورند. این عقد رضایی در پیمان های بین المللی که اصطلاحاً عرب ها به آن عهد می گویند - فعلاً در لغت غربی کنوانسیون - در معاهدات، در این ها، آنجا هم پیش می آید. حالا عقد باشد یا عهد باشد. ما عقد و عهد فرق می گذاریم، آنجا فرقشان به چیز دیگری خود معاهدات هم گاه گاهی معاهدات رضایی هستند من چند دفعه در همین بحث عرض کردم نمی خواهم وارد بحث سیاسی باشم؛ این برجام که به هم خورد، نکته اش همین بود، رضایی بود. عقد رضایی در معرض غرر است، در معرض تلف است. چرا؟ چون هر شرطی می گذارند. یک کاری بکنیم بعد از پنج روز این کار بشود، بعد از ده روز این کار بشود، بعد... خب ممکن است بعد از ده روز نشود آن کار. این می گوید آقا به هم بزنیم، او می گوید نه به هم نمی شود زد، من معذور بودم و... دقت کنید، طبیعت عقد رضایی غرری بودنش است. به خلاف عقد شکلی. عقد شکلی شکل دارد شما طبق همان شکل معین انجام می دهید. و لذا این همه در همین کتاب مکاسب برای چه می خوانید؟ برای اینکه بیع شکلی است. حالا تصور کنید در کتاب سنهوری نوشته «و البیع عقد رضایی»؛ در همین کتاب سنهوری نمی دانم خواندم اینجا یا نه، حالا اگر نخواندم می گویم مطلبش را. نوشته «و البیع عقد رضایی»؛ در صورتی که اشتباه کرده، بیع عقد شکلی است. مگر اینکه مرادش از بیع عقد رضایی در غرب باشد. که در آنجا عقد رضایی است.

یک مطلبی است که این خیلی تأثیرگذار است که آیا ما عقد رضایی را قبول نکنیم؟ یا عقد رضایی را قبول نکنیم؟ این را من توضیحش را سابقاً عرض کردم.

یکی از حضار: استاد ببخشید، بیعی که دو طرف رضایت دارند و یک سری قواعد را برای بیع ترسیم می کنند، این همین بیع شکلی مگر همین شکلی نیست؟

آیت الله مددی: نه بیع شکلی مثل... که در کتب فقه آمده، در روایات آمده، این طور... مثلاً باید معلوم باشد. الان عقد رضایی، معلوم باشد شما یک مقدار پرتقال هست می گویی آقا این پرتقال را فروختم این قدر. آقایان می گویند باطل است این. چون علم باید داشته باشیم. وزن نکردید. در میان فقهای ما امثال مرحوم شیخ ابراهیم سلیمان قطیفی می گوید اشکال ندارد، تمسک به همین «تجارة عن تراض» می کند. فقهای ما، «نهی النبی عن بیع الغرر» می گویند نه، نمی شود.

یکی از حضار: استاد عقودهای جدید را پس حضرت عالی باید به یکی از این عقود شکلی برگردانید؟

آیت الله مددی: بله، ها! باید به عقود شکلی برگردانیم. احسنت.

این یک بحث خیلی مهمی است در معاملات. حالا حوزه‌های ما چون رسم ندارند، من عرض کردم سعی ما این است که شما را ارتباط بدهیم با این دنیای فعلی خودمان. خیلی در دنیای قدیم... دقت کردید؟ عقد شکلی، مثلاً «يعتبر فی...»، این که همه‌اش داریم می‌گوییم در بیع این معتبر است، در متعاقدين این معتبر است، در عوضین... این چرا می‌گوییم این‌ها را معتبر است؟

یکی از حضار: بین دو مسلمان این‌ها قبول است ولی با یک کشوری این‌ها...

آیت الله مددی: معاهدات است. معاهدات. مثلاً همین برجام اگر دقت کنید این‌ها معاهده شکلی بود... رضایی بود. اصلاً این معاهده شکلی نبود، رضایی بود. چیزی که رضایی باشد بعد می‌گوید آقا تو این عمل نکردی، می‌گوید تو عمل نکردی. لذا همین دعوایشان شد دیگر؛ می‌گوید تو عمل نکردی، می‌گوید تو عمل نکردی. طبیعت رضایی این است. دقت می‌کنید؟ و لذا عرض کردیم انصافاً خود من شخصاً هم با عقد رضایی مخالفم، بینا و بین الله. با همان که طریقه مسلمین است موافقم. فقط می‌گویند این مشکل دارد در زمان ما. حالا جوابش را نمی‌خواهم وارد این بحث و خصوصیات بشوم.

یکی از حضار: این را باطل می‌دانید؟

آیت الله مددی: بله خب دیگر. مثل بیع مجهول. شیخ ابراهیم سلیمان می‌گوید نه چه اشکالی دارد؟ «تجارة عن تراض». وقتی راضی هستیم اشکال ندارد. ایشان نمی‌آید، در بحث علم می‌آید، «يعتبر العلم». بیاید همین استدلال. کلام ایشان خواهد آمد، همین مکاسب می‌گیریم ان شاء الله.

یکی از حضار: شما عقود شکلی وقتی که به شروط اضافه می‌کنید، حالت شخصی پیدا می‌کند؟

آیت الله مددی: ها! عرض کردم، ما عرض کردیم در اسلام دو چیز رضایی است. یکی «عقد» است که در ضمن عقد، دو چیز. آنی که عقد صلح است. شما می‌توانید مصالحه کنید. مثلاً مصالحه بکنید، این مصالحه این طور. آقا این پرتقال‌ها را مصالحه کردم، می‌گویند اشکال ندارد. همین نجف که ما بودیم در روزهای جمعه که می‌آمدند بیع حراج می‌کردند کتب... مثلاً بعضی کتابخانه‌های... من حتی یک روزی بودم کتابخانه مرحوم آقای امینی را آوردند فروختند، حراج کردند. که خیلی هم متأثر شدیم. خیلی مرحوم خود آقای امینی. مثل اینکه ورثه با هم اختلاف کردند، آوردند.

من بودم آنجا توی بازار قیصریه که روز حراج بود، من خودم بودم. که خیلی هم تعجب کردم که این کتاب‌ها خیلی نفیس است، چیست این؟ بعد فهمیدم کتابخانه مرحوم امینی است، آوردند برای حراج.

آن وقت وقتی که می‌خواست این کار را بکند، آن طرف می‌گفت: «صالح‌تک»؛ این کتاب را به این قدر. کلمه... نمی‌گفت «بعت» چون خبر نداشت که از داخل کتاب وضعیت چطوری است. مصالحه اینطوری است. ولذا عرض کردیم مصالحه چون عقد رضایی است، شرط ندارد. این‌هایی که شرط ندارند، سقف دارند، شرط ندارند. یعنی عقودی که می‌خواهد رضایی باشد زیر یک سقف معینی است. «الصلح جائز»، ولذا هم در روایت آمده. این مطلبی را که ما الان در امروز، در اقتصاد امروز مطرح می‌کنیم یا در حقوق امروز مطرح می‌کنیم، تو روایت هم مطرح شده. «الصلح جائز بین المسلمین الا صلحا احل حراما او حرم حلالا». دقت کنید؟ سقف برایش قرار داد.

بگویند آقا این شراب، مصالحه کردم. شراب نمی‌شود فروخت، لکن مصالحه... مصالحه کردیم. این هم نمی‌شود. دقت کردید؟ «الصلح جائز». مصالحه تا جایی می‌آید که با قانون برخورد نکند.

یکی از حضار: به عنوان اعتبارات قانونی هم می‌شود گفت؟

آیت الله مددی: ها! عرض کردیم، اصولاً صلح یک نوع اعتبار... اصطلاحاً امروز کشور، در دنیای عرب به آن می‌گویند «التزامات شخصی». صلح یک جور التزام شخصی است. التزامات شخصی قانون نیست، قانون اعتبار نکرده؛ شخص برای خودش قرار می‌دهد. و عرض کردیم شخص حق جعل ندارد، اصولاً شخص نمی‌تواند جعل بکند. جعل حق قانون‌گذار است، شخص حق جعل ندارد. لذا هر جا التزام شخصی بود، دقت کنید، امضا می‌خواهد. طبیعت التزام شخصی امضا می‌خواهد. هر نحو التزام شخصی باشد.

فرض کنید من رفتم زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها) زیارت خواندم، بعد از زیارت گفتم آقا این را برای پدرم قرار دادم. این التزام شخصی است. زیارتی که من می‌خوانم هر عملی که از شخص صادر می‌شود مال خودش است، مال مباشر است، اصل اولی. هر عملی از شخص صادر می‌شود مال مباشر است. شما می‌خواهی جعل بکنی بگویی مال پدرم باشد؛ این را باید شارع امضا کند. تو نماز ظهر می‌خواندی یادت آمد نماز صبح نخواندی. برمی‌گردد نیت نماز صبح می‌کنی. ببینید برمی‌گردد. می‌خواهی آن که نمازی که واقع شده، آنی که واقع شده نماز ظهر واقع شده، آن را عوض کنید. این جعل است. اگر شارع امضا کرد درست است و الا فلا. التزام شخصی امضا می‌خواهد. لذا در روایت دارد که نماز عصر می‌خواند، یادش آمد نماز ظهر نخوانده؛ فرمودند برگردد. بنای اصحاب این است که در همین جا عدول درست است، جای دیگر درست نیست.

چون دلیل... روشن شد؟

خود عدول، عدول از یک نماز به نماز دیگر این التزام شخصی است. نذور التزام شخصی است. عقود التزام شخصی است. شروط التزام... این ها همه شان التزامات شخصی اند. عهود التزام شخصی اند. التزام شخصی اصل اولی دارد؛ اصل اولی: هر التزام شخصی باطل است مگر شارع امضا کند. در مکاسب چند بار گذشته دیگر: «لاصالة الفساد فی العقود». این اصالة الفساد یعنی این. روشن شد اصالة الفساد؟ چون عقود التزامات شخصی است. اگر شک کردیم شارع امضا کرده یا نه، اصل اولی فساد است. این اصالة الفساد... روشن شد اصالة الفساد؟ «لاصالة...» نه فقط در عقود، نذور هم همین طور. لذا داریم «لا نذر فی معصية». دقت کنید؟ شما بیاید یک معصیت را با نذر درست بکنید. نمی شود.

البته اهل سنت روایت دارند. عرض کردم اگر آقایان مایلند، جلد هفتم «الغدیر» در شرح احوالات عثمان به مناسبت این روایت را آورده. یک زنی آمد گفت یا رسول الله من نذر کردم در مقابل شما دف بزنم، دایره بزنم. پیغمبر فرمودند اگر نذر کردی بزن، اگر نذر نکردی نزن! خب این از نامربوطهایی است که نقل کردند. که او هم شروع کرد به زدن. علی ای حال ما داریم «لا نذر فی معصية». دقت کردید؟

لذا خوب دقت کنید، التزامات شخصی سقف دارند. سقفشان این است که با خود قانون مخالفت نکنند. لذا اگر این «الا صلحا» نبود ما همین را می فهمیدیم. شارع نمی تواند التزام شخصی شما را امضا بکند که خود قانون خودش را نقض بکند. طبیعت قانون همین است. اگر گفت مصالحه بکن، «الصلح جائز»، بیایم مصالحه کنیم شراب بخوریم، شراب بفروشیم. نمی شود. چون شارع نهی کرده. آن روایت معروفی است، اهل سنت دارند البته سنداً درش مناقشات دارد پیش خودشون. «ان الذی حرم شربها حرم ثمنها». دارد که یک مردی بود می آمد پیش پیغمبر، هر سال برای پیغمبر شراب می آورد. یک سال آمد پیغمبر فرمودند نه شراب حرام شده. بعد دارد که به غلامش یک چیزی گفت. پیغمبر گفت چی گفتی؟ گفت گفتم بهش برو بفروش پولش را بدهیم به پیغمبر. پیغمبر فرمودند «ان الذی حرم شربها حرم ثمنها». آن پولش هم حرام است. خودش هم حرام است، پولش هم حرام است. آن وقت کسی که... این را شما بخواهید با عقد درستش بکنید، با نذر درستش بکنید، دقت کردید؟ با شرط درستش بکنید، نمی شود.

لذا خوب دقت کنید، ما دو تا التزامات شخصی رضایی داریم. یکی عقد است که صلح است، آن هم محدودیت دارد. یکی هم شرط است که در ضمن عقد است. «المسلمون عند شروطهم الا شرطا احل حراما او حرم...» این هم درش دارد توروایت. خیلی لطیفه. این التزام شخصی هم نباید به جایی برسد که قانون را دور بزنند. با التزام شخصی نمی شود قانون را زیر پا گذاشت. لذا این مسئله یک مشکلی دارد.

حالا شیخ (قدس الله نفسه) وارد شدند، شما دیگر مطالعه کنید چون دیگر بخواهم وارد خصوصیاتش بشوم خیلی طول می کشد.

یکی از حضار: استاد الان با غیر مسلمان می خواهند عقد ببندند، باید بگویم بیا ملتزم شو به شکل عقود ما؟

آیت الله مددی: بله دیگر، شما نمی توانی انجام بدهی.

یکی از حضار: یا باطل است؟

آیت الله مددی: نمی توانید. شما اصلاً نمی توانید باطل...

یکی از حضار: استاد از معاصرین الان خیلی ها هستند که «اوفوا بالعقود» را لازم نمی دانند برگردد به آن عقدهای زمان پیامبر. خود «اوفوا بالعقود» را ذیل همان می آورند و بیمه و این ها را درست می کنند.

آیت الله مددی: خب ما هم با یک شرایطی قبول کردیم بیمه را. اما مطلقاً نمی شود قبول کرد. مطلق نمی شود قبول کرد.

بله، حالا این چون مرحوم شیخ رفته روی دلیل شارع اقرار را معتبر کرده... یکی یکی می خواهیم... من کلیات بحث را گفتم که روشن بشود براتون مشکلات کار اینجاست.

و اما مسألة الإقرار بالنسب - این را دیگر آن مصالحه و این ها را نخواندیم - «فالمشهور وإن صاروا إلى ما ذكر و حكاة الكلینی عن الفضل بن شاذان». عرض کردم مرحوم کلینی یک مقدار کلمات فضل بن شاذان را آورده در کتاب کافی، در آن جلد های اخیر. که عرض کردم من چند دفعه عرض کردم دیگر حالا نمی خواهم بگویم، ایشان در آنجا کلام فضل بن شاذان را آورده و کلام فضل بن شاذان (رحمة الله علیه) در عده ای از موارد همین کلام اصولی ماست. خیلی عجیبه. فضل بن شاذان متوفای ۲۶۰ است. حتی نوشتند چند ماهی قبل از امام عسکری وفاتشه. اما مقایسه می کنیم بین ایشان و شیخ طوسی که ۴۶۰ است، انصافاً خیلی قوی تر است. بیننا و بین الله خیلی قوی تر است. و عرض کردیم چند بار، واقعاً فضل بن شاذان یک شخصیت فوق العاده ای است. واقعاً فوق العاده است. در مثلاً اهل سنت، در حدیث شناسی و رجال اهل سنت، در حدی است که با مثل بخاری شاخ به شاخ می شود. یعنی درست وقتی صحبت می کند مثل یک... مثل رتبه بخاری، بلکه بالاتر. در مسئله ارث یک حدیثی است که بخاری آورده، فضل بن شاذان می گوید این حدیث مشکل دارد. من دیدم در فتح الباری عده ای از اهل سنت همین مشکل فضل بن شاذان را به بخاری وارد کردند. خیلی عجیبه.

دیگر وارد تفصیل و خصوصیاتش نمی شوم. و خیلی از... ایشان قالب اجتماعی... امتناعی هم هست. اجتماعی هم هست. ایشان در مسئله امر و نهی اجتماعی هم هست. علی ای حال خیلی عجیب است، یعنی مطالب بسیار عجیبی دارد. یک قسمتی از روایاتش را هم مرحوم شیخ طوسی در باب ارث آورده. کلینی کلماتش را آورده، از کتاب هایش نقل می کند.

و عرض کردیم یکی از اموری که موجب تأسف ماست، قمی‌ها متأسفانه نرفتند نیشابور از ایشان اخذ حدیث بکنند. فضل بن شاذان هم در حدیث اهل سنت فوق العاده است - می‌گویم در حد بخاری حسابش کنید - هم در حدیث شیعه فوق العاده است. اصلاً ایشان می‌گوید ما... مثلاً حجت در باب حدیث - مضمون کلام، مثل ابن ابی عمیر بود و بعد از رفتن او من هستم - واقعاً هم همین طور است. یکی از چهره‌های بسیار موفق در نقل میراث عراقی‌هاست، بسیار موفق. متأسفانه و چون مباحث عقلی هم دارد، مثلاً رساله در علم دارد. همین مباحثی که امروز در علم هست. خیلی عجیب است! و همین رساله اصولی که نوشته فوق العاده عجیب است، فوق العاده عجیب است. مثلاً ایشان مسئله اجتماع امر و نهی را با مسئله نهی در عبادت دو تا گرفته. همین کاری که الان ما می‌گوییم، آقای خوبی می‌گویند، آقای نائینی می‌گویند. در صورتی که سید مرتضی که در حدود ۱۸۰ سال، ۱۷۰ سال بعد از ایشان است یکی گرفته. سید مرتضی این دو تا مسئله را یکی گرفته. یکی نهی در عبادت، یکی مسئله اجتماع امر و نهی. مثلاً «صل و لا تغصب»، اجتماع امر و نهی است. «صل فی الحریر»، این نهی در عبادت است. «صل و لا تغصب» اجتماع امر و نهی است. فضل می‌گوید این دو مسئله با هم فرق می‌کند. خیلی عجیب است در قرن سوم. و در مسئله «صل و لا تغصب فی الحریر» می‌گوید باطل است. اما «صل و لا تغصب» باطل نیست.

اینکه چرا اصحاب ما اجتماعی... امتناعی شدند؟ الان اصحاب ما بیشتر مشهور... شیخ طوسی ادعای اجماع کرد. دویست سال بعد از ایشان شیخ طوسی ادعای اجماع کرد نماز در دار غصبی و لباس غصبی باطل است. این ادعای شیخ طوسی است. و الا فضل بن شاذان که حتی وفاتش قبل از شهادت امام عسکری است - یعنی تماماً در دوران حضور است، البته یک چیز دیگر نکته خیلی مهم، از هیچ امام حیا ایشان نقل نکرده - پس یک روایت بسیار مفصلی است که از امام رضا (علیه السلام) علل و... این دروغه، این جعلیه، اساس ندارد. علی ای حال ایشان اشاره‌ای کرده اقرار به نسب را.

بعد هم ایشان نوشتند که: «خب اینجا دیگر ملتفت شدند که این روایت دارد و الظاهر آن مستند المشهور بعض الروایات»؛ درست است این مطلب. «فروی الصدوق فی الفقیه مرسلات و الشیخ مسنداً عن أبی البختری و هب بن و هب». ایشان روایت و هب بن و هب را آورده: «عن جعفر عن محمد عن أبیه قال قضی أمير المؤمنين». عرض کردیم یک شخصی است به نام و هب بن و هب که قرشی است و قاضی مدینه بود. می‌گویند امام صادق مادرش را گرفته بود، می‌گویند «تزوج بامه». بعدها چون مرد فوق العاده‌ای بود، آوردش هارون الرشید آوردش بغداد، قاضی بغداد کرد. خیلی مقامش را برد بالا. این شخص خیلی معروف است، کتابی دارد که از امام صادق نقل می‌کند: «عن أبیه عن آبائه عن علی». یکی از این افرادی که مسنداً عن علی نقل می‌کند این شخص است، ابوالبختری. اسمش و هب بن و هب است. و بالاتفاق کذاب است! نه اینکه حالا... چیز عجیبی است. «اتفق ال...» در کافی هم هست احادیثش.

ایشان نوشتند «روی الشیخ صدوق مرسل و الشیخ مسند». عمده‌ای که اصحاب ما عمل کردند مال همین است، بعضی از روایاتش. و الا حتی اهل سنت نوشتند به اینکه «کان یضع الحدیث». مثلاً شب‌ها که آن وقت‌ها روشن بودن چراغ مشکل بود، دارد در تاریخ بغداد دارد: «کان یسهر اللیل فی وضع الحدیث». اصلاً شب‌ها بیدار بود که حدیث جعل کند! و چون ملا هم بود، قاضی بود، انصافاً احادیثش قشنگ است؛ یعنی انصافاً خیلی پرت و پلا صحبت نکرده. این انصاف را باید قبول بکنیم. خیلی استاد است در وضع حدیث انصافاً.

یکی از حضار: خود اهل سنت اتهام بهش زدند،

آیت الله مددی: یعنی بله، متهم... حسابی متهم.

بعد حالا مال شیخ را بیاورید؛ نوشته شیخ در تهذیب، اینجا آدرسش را هم داده... شماره حدیثش را هم داده که... حدیث ۱۹۸. مال ایشان دارد که مرحوم شیخ در تهذیب به اصطلاح جلد ۶ صفحه ۱۹۸ تا ۱۹۹. این حدیث را از تهذیب بیاورید و این را من توضیح بدهم. مرحوم شیخ انصاری (رحمة الله علیه) توضیح ندادند اینجا. اینی که صدوق مرسل دارد، اجمالاً قبول کرده. قمی‌ها حدیث را قبول کردند. بعد هم دارد ایشان: «و أنقل بالاسناد رواية الخبرين عن السندی بن محمد». این کم لطفی فرمودند. این سندی بن محمد هم از همین ابوالبختری نقل کرده. یعنی یک روایت است در حقیقت یکی است.

یکی از حضار: «محمد بن احمد بن یحیی عن ابی عبد الله عن السندی عن...»

آیت الله مددی: ببینید محمد بن احمد این صاحب نوادر الحکمة است این کتابی است که محل کلام بوده بین قمی‌ها عن چه کسی آقا؟

یکی از حضار: ابی عبد الله عن سندی

آیت الله مددی: «سندی بن محمد». «ابی عبد الله» را نگفته کی؟

یکی از حضار: شاید برقی باشد.

آیت الله مددی: برقی باید پسر باشد، ابی عبد الله یعنی احمد بن برقی، احمد برقی. آن ابی جعفر است. ابی عبد الله پدرش است، او نقل نمی‌کند از سندی. «عن السندی». در کتاب «قرب الاسناد» هم از سندی بن محمد آورده است، اصطلاحاً من عرض کردم، این را اصطلاحاً بهش می‌گویند «منهج مشایخی». این یک منهجی بوده بین قدما بوده، روشی بوده. اگر یک حدیثی را یک شیخی، یک استادی، استاد تمام به معنای استادها! خبیر و آشنا نقل بکنند، ولو بدانند ضعیفه، چون شیخ نقل کرده اعتماد می‌کردند. دیگر بقیه سند را نگاه نمی‌کردند.

این یک روشی بوده، قدمای اصحاب داشتند. این سندی اسمش سندی نیست، اسمش ابان بن محمد بجلی است، ابان است اسمش. شاید شکلش مثلاً به هندی‌ها می‌خورده، قیافه‌اش و این‌ها، به او سندی گفتند. و الا سندی... ما چند نفر دیگر هم سندی داریم، اسم‌هاشون چیز دیگر است. یکی علی بن اسماعیل، این اشعری است، از اشاعره قم است. لکن اسماعیل را سندی گفتند، علی بن سندی. علی بن سندی، محمد بن سندی، این‌ها هیچ کدام سندی نبودند. قمی بودند، اشعری بودند. این آقا هم ابان بن محمد بجلی است، از بجلیه است که از عشایر معروف عرب است. اما مرد بزرگواری است. ایشان این کتاب ابوالبختری را آورده، اصحاب به اعتماد او نقل کردند. دقت کردید؟ آن طریقی هم که شیخ الان نقل کرد به سندی بن محمد برگشت.

یکی از حضار: استاد، «ابو عبدالله جامورانی» که نیست؟

آیت الله مددی: احتمال دارد ابو عبدالله جامورانی... می‌خواستم بگویم جامورانی باشد. آن تضعیف شده، استثنا شده بله. ابو عبدالله جامورانی استثنا شده. علی ای حال، ابو عبدالله جامورانی رازی، آن استثنا شده.

این راجع به روایت، روایت ضعیف است، لکن خب عده‌ای از قدمای اصحاب بهش عمل کردند. دیگر روایت هم نمی‌خوانم. وقت هم تمام شد. یک توضیح اجمالی راجع به سندش عرض کردیم. این بحث را دیگر تمام کنیم.

خلاصه نظر ما این است که نصف در لغت معنای نصف است؛ دو قسمتی که مساوی باشند نصف است. من عرض کردم به معنای نصف مشاع نه، چون نسبت دو نصف با همدیگر تمایزی ندارد، لذا عرف نصف مشاع و مختص نمی‌فهمد عرف عام. نصف مشاع و این‌ها اصطلاح قانونی است، عرفی نیست. فقط چون دو تا نسبت با هم مساوی اند بهش می‌گوییم نصف مشاع. این به معنای نصف است. نصف مشاع قانونی هم نصف است، نصف مختص قانونی هم نصف است. پس نصف در لغت عرب اساساً دو قسمتی است که با هم مساوی باشند. چون اگر در حدی باشد که تمیز داده نشود، این می‌شود مشاع. اگر تمیز داده بشود می‌شود مختص. لکن علی کلّ مثل نصف است. آن وقت اینکه کجا مشاع است، کجا مختص است، از قرائن کلامی روشن می‌شود که توضیح دادیم. و اگر در جایی قرائن مختلف بود، کلام مجمل می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين